آفریدن ملت وحکومت ، برشالوده ِ« منش مردمی »

فـردوسی،آفریننده«منش ِمردمی ِ»
مـلـّت وحکومتِ نـوین ِایران

فـردوســی :
«انسان،کلیدِهمـه بندهاست»
بنیـادحقوق بشرودموکراسی

پروتاگوراس با این اندیشه که « انسان، اندازه همه چیزهاست » ، بنیاد حقوق بشررا درغرب گذاشت . این انسانست که اندازه حکومت وقانون واخلاقست . و فردوسی با این اندیشه که « انسان، کلید همه بند هاست » ، بنیاد حقوق بشر و منش مردمی را ازنو درفرهنگ ایران ، زنده وتازه ساخت ، که نفی همه قدرتها وحکومتها و رهبرها را میکند . انسان (مردم) کلید هم بندهاست ، به معنای آنست که هیچ مشکلی نیست که انسان نتواند ازخودش آن را بگشاید . فردوسی که درشاهنامه ، پس از پیدایش جهان ، تصویر انسان را به عنوان « کلید همه بندها » کشیده است ، با این عبارت ، ارج انسان (dignity=Würde) را مشخص و برجسته ساخته است . انسان ارجمند است ، چون کلید همه بندهاست . این انسان (= مردم)است که خود را درآغازپیدایشش ، را به عنوان « کلید همه بندها »

میشناسد ، ومیگوید که من ، کلید همه بندها هستم . با این شناخت خود است که انسان ، مدنیت را میآفریند .

جهان را به خوبی من آراستم
چنان گشت گیتی که من خواستم

این انسانست که با چنین شناختی ازخود ، اصل قدرت وحکومت وقانون و اخلاق وهنر میشود . انسانی که همه مشکلات ومسائل را میتواند با نیروی جوشیده از جان خود ، بگشاید ، نیازی به راهبرو قیم وحاکم وپیشوا و قانونگذارو اندازه گذار(ارزشگذار) ندارد .

فردوسی میگوید که مردم (انسان) ، کلید همه بندها درجهان «هست » ، ولی نمیگوید که انسان ، کلید همه مشکلات ومسائل را « دارد » . مردم ، کلید همه بند ها و پیچیدگیها وگرفتاریها و« پیوند » ها را ندارد . اوکلیدی « ندارد » که از کسی گرفته باشد ، یا کسی نیز بتواند این کلید را ازاو بگیرد . بلکه وجود انسان درتمامیتش ، این کلید هست . دیده میشود که « میتراس » در نقوش برجسته روم ، دارنده کلید است و سپس الله نیز دراسلام ، کلید آسمانها وزمین را نزد خود می یابد . « وعنده مفاتیح الغیب = سوره نور ، له مقالید السموات والارض » ، سوره زمر. الله ، کلید نیست ، بلکه ادعا میکند که این کلیدها نزد اوهستند واین کلیدها ازآن اوهستند . اینها این کلید ها را ازکجا آوره اند ؟ اینها ، انسانهارا ازکلید بودن ، انداخته اند . اینها خواسته اند ارج انسان را ازگوهرانسان ، بزدایند . اینها ، خواسته اند حق وتوانائی قانونگذاری وارزشگذاری وحاکمیت و اجتماعسازی را از وجود انسان ، حذف کنند . ولی ، فراموش کرده اند که انسان ، کلیدی ندارد ، که بتوان ازآن به « غنیمت » برد ، بلکه وجود انسان ، کلید هست ، و کلید را نمیتوان ازاو به غارت گرفت ، ومُلک خود ساخت .

انسان ، کلید گشودن گنج هارا که پنهانند ، « ندارد » ، بلکه « وجودش ، کلید هست » . این « کلید بودن انسان » است که « ارج = dignity» اورا معین میسازد . این کلید بودن انسانست که « منش

مردمی » است . آنکه میخواهد « منش مردمی » را از انسان بگیرد ، باید وجود او یا ، منش او را ، از « کلید بودن » بیندازد . باید سلب اصالت ازانسان بکند . باید اصالت انسان را از انسان ، غصب کند . انسان ، کلید ندارد که بتوان سلب مالکیت ازاو کرد . بلکه انسان ، خودش ، سراسروجودش ، همین کلید هست . گرفتن کلیدی ازانسان که همه مشکلات را میگشاید و همه رازها را میگشاید وکشف میکند ، به معنای سلب انسانیت از انسان ، سلب منش مردمی از مردم (انسان) است .

بریدن ویژگی کلیدی ، با شمشیرامر ازجان انسان ، بریدن آزادی وسرفرازی وخردِ جوشینده ازجان است که بسیار دردناک و اکراه آمیزاست وبرترین بیداد میباشد . این « بنده وعبد ومخلوق سازی » از وجود « سرفراز انسان که سرش راست برشد چو سرو بلند » ، برترین آزارجان وبرترین ستم است . محروم کردن انسان ، از سرفرازی و آزادی واستقلال گوهریش هست که ستمگریست . انسان ، هیچگاه این « دردجانکاه » را که نابود کردن ارج ومنش مردمی اوست نمیتواند فراموش کند ، و این زخم ناسوروجودیست که اورا همیشه به سرکشی و طغیان دربرابر « کلید دزدان » برمیانگیزد .

انسان ، نمیتواند کلید بودنش را ازوجود خودش ببُرد وجدا سازد و به دیگری بدهد ، چون با این کار، دیگر ، انسان نیست ، وبدست خودش ، خودش را نابود میسازد . انسانی که کلید بودن خود را درعهد ومیثاقی ، تسلیم دیگری بکند ، انسانیت را ازخود ، حذف میکند ومیزداید و ارج خود را نابود میسازد . بنا براین فردوسی ، بحث از« کلیدِ داشتنی » نمیکند ، بلکه بحث از « کلید بودن انسان » میکند . بنا براین همه عهد ومیثاق هائی که دراین راستا یکسویه ، با انسان بسته شده اند و بسته بشوند ، باطل وناحق هستند ، چون سلب انسانیت ازانسانند . پس ازعبارت بندی « پیدایش جهان » که یکی از دیگری ، پدیدارمیشوند ، انسان « مردم » پدیدارمیشود :

چو زین بگذری ، مردم آمد پدید

شد این بندهارا سراسر کلید
سرش راست برشد ، چو سروبلند
به گفتارخوب و ، خرد ، کاربند

انسان درهمان فطرت ، کلید همه بندها میشود

چرا کل وجود انسان ، کلید است ؟

درفرهنگ ایران ، خرد ، درهمه تن ، جای دارد. در مینوی خرد (ترجمه تفضلی) میتوان دید که خرد از انگشت وارد تن انسان میشود ومانند پا ، درکالبد کفش،جای میگیرد (این به معنای آنست که خرد درجان ، اصل جنبش و پیوند یابی است) . نوک پستان، اینهمانی با انگشت کوچک داده میشد . به عبارت دیگر، خرد با مکیدن شیرکه دگردیسی خون ازپستان مادراست، درسراسرتن ، پیدایش می یابد . به شیر، « جیوام » گفته میشده است . « جی + وام » یا « جیو + وام » چند معنا دریک راستا دارند . « وام » که درفارسی « بام = روشنیِ پگاه » شده است ، درسانسکریت، هم به معنای « پستان» وهم به معنای « زنخدای مهر » است . جیوام ، هم به معنای « زندگی وتوافق وآفرینندگی » اززنخدای مهر میباشد ، و هم به معنای « زندگی ازپستان خدای مهر » و هم به معنای « خون ازپستان خدای مهر» است . ولی معنای جیوام ، « روج = روشنی= روز » نیز هست واین نام « زُهره = خرّم = بیدخت = پَگ در پگاه » میباشد . شیرسپید ، درتن ، دگردیسی به « روشنی » ، به « بهروج = بهروز » می یابد . روج نام ارتافرورد (سیمرغ) نیزهست که مادرزُهره یا خرّم باشد . ازآنجا که زُهره ، ستاره روشن بامدادی یا « اوشین گاه = گاه به هوش آمدن » است ، شیرمادر درتن ، دگردیسی به هوشیاری وبیداری وروشنی و« بهروزی » می یابد . خرد ، درفرهنگ ایران ، به مجموعهِ شیرازه شده « بینشهای همه حواس باهم » گفته میشود . اینست که همه اندام واجزاء تن ، درخردمندی واندیشیدن ، انبازو

همکار شمرده میشوند . از همکاری پا ودست وشکم وجگرودل وسپرزوقلوه وشُش وزبان وگوش وچشم وپوست وموو ... ، خرد پیدایش می یافت ، تا نگهبان جان باشد . خرد ، به آسمان وفراسوی گیتی نمیاندیشید ، بلکه به فراهم آوردن خوشی وشادی وبهروزی تن درگیتی میاندیشید . این پدیده را امروزه ، سکولاریسم مینامند .
خرد، ازجان (= جی + یان = جایگاه زندگی = جایگاه خدای عشق وبهروزی و موسیقی وشادی وشناخت) که « آتش جان » نیز نامیده میشد ، پیدایش می یافت ، وآتش جان ، سربرمیافرازد و سرکش ویاغی و خواهنده است . خواست که « خوا+ آز» باشد ، همان « یازیدن وافراختن تخم یا اصل » میباشد . خواستن ، یازیدن گوهرجانست . آتش جان ، دگردیسی به « منیدن= اندیشیدن » و « خواست » و « سرفرازی » می یابد .

نخستین انسان ، جهان را آنگونه که میخواهد ، تغییرمیدهد

این « خرد که سرا سرتن را فرامیگیرد » ، درنخستین « انسان » پیکرمی یابد ، که یک نامش « منو= مانو» ، ونام دیگرش « جمشید= ییما » هست . « منو= من» یعنی « اندیشنده = آنکه می مند » ، آنکه « سرچشمه اندیشیدن ومنیدن » هست . درفرهنگ ارتائی = زنخدائی ایران ، این جمشید بود که نخستین انسان شمرده میشد ، و بیان « فطرت هرانسانی » بود .
« کیومرث » ، تصویراز« تخم نخستین انسان » در یزدانشناسی زرتشتی است که به کلی با تصویرجمشید ، فرق دارد . تصویر« جمشید= ییما» ، به عنوان « فطرت یا طبیعت همه انسانها » ، برضد « آموزه زرتشت » بوده است . این تصویرجمشید و ضدیت یزدانشناسی زرتشت به آن ، درهمان داستان شاهنامه ازجمشید ، بازتاب شده است . فرهنگ زنخدائی یا ارتائی ، گوهروفطرت هرانسانی را ، گوهرجمشیدی میدانست . این انسان است که مدنیت

(شهرگانی) را درگیتی میآفریند و بهشت گیتی را با خردش (با منیدن = اندیشیدن) میآفریند . این انسان جمشیدیست که میگوید :

« ندید از هنر ، بر خرد ، بسته چیز »

« هنر درجهان از من آمد پدید »

هیچ هنری درجهان نیست که درش به روی خرد مردمی ، بسته باشد . خرد این انسان ، دربسته به همه هنرهارا میگشاید . این جمشید درهرانسانیست که با سرفرازی میگوید :

جهان را به « خوبی » ، من آراستم
چنان گشت گیتی ، که من خواستم

درفرهنگ ایران ، « جهان آرائی » ، همان معنائی را دارد که ما امروزه به « سیاست=politik » میدهیم. این خرد انسان جمشیدیست که جهان را در زیبائی ونیکی آرایش میدهد و گیتی را طبق خواستش که ازخرد جانش جوشیده ، تحول میدهد . حکومت ، ازهمآفرینی وهمپرسی خرد انسانها جمشیدی ، پیدایش می یابد .
با چنین انسانی ، هیچکدام از ادیان نوری ، چه زرتشتی ، چه یهودیت وچه مسیحیت وچه اسلام ، سرسازگاری ندارند و چنین تصویری از انسان را که « اندازه همه چیزهاست » نمیتوانند تحمل کنند . ازاین رو ، دشمنی سرسخت با چنین خرد ی درانسان که با « منیدن » ، جهان را طبق خواست خود میکند ، آغاز میشود . درست همین « منیدن = اندیشیدن » است که معنای زشتِ « منی کردن » را پیدا کرده است . منیدن (اندیشیدن) ، طغیان به یزدان کردنست . ازمنیدن ومن بودن باید دست کشید و خرد خود را هرروز باید پایمال کرد .

منی کرد آن شاه یزدانشناس
زیزدان به پیچید وشد ناسپاس

همین خردجمشید یا فطری هرانسانیست که پس ازآفرینش مدنیت وزیبائیها وشادیهای گیتی ، درپایان ، همکار« دیو یا اهریمن » ساخته میشود تا درست درروز نوروز که نخستین روز آفرینش است ، به آسمان که گستره خدایانست پروازکند و طغیان خود را برضد یزدان

آشکارسازد . جشن آفرینندگی ، بزرگترین سوگواری وماتم میگردد . این انسان کلیدی ، که با منیدنیش ، مدنیت و حکومت وقانون را میآفریند ، مبغوض ایزدان والاهان نوری قرار میگیرد و ازهمه طرد و لعن ونفرین میگردد ، و این گونه « منیدن = اندیشیدن جهانساز» ، « منی کردن = خودرا خدا پنداشتن » میشود . خود واژه « منی کردن » ، که نام نخستین انسان(مانو= اصل اندیشنده) است ، وهنوز نیز هرانسانی ، به همان شیوه ، خود را هرروز بارها « من » مینامد ، بدترین نفرین میگردد . با من گفتن ، باید خرد مدنیت وحکومت آفرین را درخود بکُشد . با من گفتن ، باید خرد آفریننده خود را سرکوب کند . من (اندیشه) بد است چون ، منی میکند . انسانی که میخواهد با منیدنش ، قانون ومدنیت وبهروزی وحکومت بیافریند ، برضد الله ویهوه وپدرآسمانی واهورامزدای زرتشت میگردد . فردوسی با اشاره ای بسیارکوتاه و آذرخش گونه ، درهمان آغازشاهنامه ، این تصویر انسان جمشیدی را که وجود خود را « کلید حل همه مسائل ومشکلات میداند » ، ازنو ، زنده میکند ، و خطربیان این سخن را در آن روزگاربه خوبی میشناسد . این « من » که درمنیدن ، کلید گشاینده همه قفلهاست ، شالوده حقوق بشر ، و حکومتیست که به اندازه انسان میباشد . با کشف وشناخت چنین تصویر انسانی درخود است ، که ملت وحکومت نوین ایران پیدایش خواهد یافت .